

امروز در یکی از مجلات ایران مقاله‌ای چاپ شده که در آن گفته میشود
حافظ علاوه بر اینکه قرآن را از بر دانسته و بد آن سبب تخلص حافظ اختیار
کرده موسیقی دان و سراینده اشعار توأم با موسیقی هم بوده است و گویا در آن
زمان به سراینده‌گان حافظ میگفته اند . نکته جالب دیگر این است که امروز در
تاجیکستان به آوازخوان و سراینده اشعار و آهنگهای موسیقی حافظ میگویند
آن حدیث و این یلسون با هم پیوند نزدیکی دارد . آیا واقعا این نام
با قضا و شاعر بزرگوار چندین قرن در یکی از کشورهای فارسی زبان باقی
مانده است؟

حافظ

مکتب کلاهد کرام بیخ و در بیدار
مکتب کلاهد کرام بیخ و در بیدار

حافظ
حافظ کرامی
و عشق زندگی اد

~~مکتب کلاهد کرام بیخ و در بیدار~~

عمری است بر سر مالین من نشسته در پرتب آفرین کسی است که نفع آن آسانی
خود را بگویم خود می خواند و مرا بر بنیای دنیای آن از آن آفرین آفرین می رسد و
بر هیچ با سخنی نبود روز مرا برای زندگی تو بیدار از و اما در بیدار
نم نبردیم در روزهای سادی و غم با همان حوائی که از خود آن کردگی
و در حوائی از مادر و مادر بزرگ بیاد دارم یا خواهم حافظ کرامی را
به آن ساغیر بنیاتی که به آن هماناری اینها به بنسب از دلوان
حافظ قال بیگم کار کنیم و قال عجب است اما چه باید کرد
روح انسانی سر از حجاب بیدار و آن اطیال دارم امروز
بزاران زن در دشت من به حافظ اعتماد دارم
شده و بیاد سال است که خواهم حافظ در زادگاه بزرگی
دماغ خود در سران جوان دور از آن بی بیار دارد
این شایسته ترین نرینه عمر چهارده تا کام آن رفته
و خوشاینگ خود از میان عمر آن گاه خفته و گاه بر آشفته
عقول و کلماتی نرینه و امروز در صف بزرگی کنیزان جهان
در دنیای ما ندانم بکنید و پس از خفته گاهی نل و عمر ما را است سر

تست بر گزاشته تا سرود آن جا درانی خود بسوی نلها و عفرای دور آمده
پیش خواهر رفت

راز جاودانگی حافظ در انان دوستی و انان شناسی بی مانند
اوست حافظ یک بار برای آنکه به اعمان بر سینه درویش روح انانی
راه یافت آنرا آتش کرد و هزاران رگ و استخوان شناس
آزاد در آینه در همان سفر خود منعکس یافت از این روایت که هر کسی
در هر عصر و با هر امکان و امکادی که داشته باشد گوشه ای از حالات روحی
و معنویات خویش و تارشی از آرزوهای خود را قلم در پیش حافظ خواهد یافت
ساید به همین سبب است که حافظ از طرف مردم عصرهای گذشته
لسان القیب لقب یافته است - اما در حقیقت شعر حافظ سرود
زندگی زینسی در میانها کمال - موسیقی روح انان است

در حسن شکر ز دنیا و سالکی این مائنه عمر کبریا ساید عبدالله
شکره بندی بودم که سر اسیر تا جگر کالی را خراشیده بودم هوای اولی بار
چهره ملکوتی حافظ را در وفزیه و حریت او ، ماده ترشی در
دست افغانی در را روی صحنه تا آخر انوشی دیم

خوب است در کوی خرابات در های سوزان خار محبت
ضال ابگر خست خجسته که غفلت دوران گذرسته پیرش ^{حافظ}
رانی دیناورد با حافظ به سر بودم با سماع که انکره که به عشق
ورزیدل است عشق در زیدل عشق به پرواز افات آینه سیرج
عشق به مزرع کبر فلک و داس مه تو عشق به پاکی و بی پروائی
عشق به زل گلروی و باده گلروی عشق به کیمیای هستی و عشق
به زندگی

حافظ دائم در تلاش و حرکت است و حتی این عشق بزرگ آسان
زمین است. من سایه خشن شامی را روی صحنه در وجود بزرگه ای
که خود را در نفس حافظ کفلی قرار می کرده بود دیدم و به محض و اعراف
آفرین گفتم.

آیا از طرفی در شکستم که محمدرحوان گلونه سادها و بر من
دیوانه وار دوران جوانی شام را از یاد برد و عشق زندگی او را با
ساقی نامه که آشنه آینه ای فلکی دوره کفالی عمر و سانه
پیری و سانه آینه آغاز کرد. آیا آینه نبود ساقی نامه که غبار اندوه
روح ریخ کسیده ای بر آن نشسته در میان ما اما کما نمی خوانده
بینه را چنانچه که قسمت دوم ساقی نامه افرایشه با
از طرف دیگر پیش از آنکه ما با حافظ روی رویوم سر شاعر
بزرگ حامی را در وصف سخن شنیدیم اگر آن شعر را جای در باره
حافظ گفته بود آوردن آن مانند یک ایستگراف بجا بود.
اما مادام که خندان شعری در دست است، آیا آینه نبود ساقی نامه از
اول با شعر خود حافظ آغاز بینه ؟

نقشه ای موسیقی یا غزلیات حافظ همگامی کامل دارد و
ستونده را خواه تا خواه به دنیا زنگار است و بی گران شاعر
میبرد. ما میدانیم که ~~حافظ~~ تخلص "حافظ" است که سبب آن
بود که گران را از حفظ میدانستند و دیگر آنکه گفته شود شاعر

و سراننده اشعار توأم با یوسفی نوبه است . و در عصر او آواز خوان
 و کسی که شعر را به آنگی درستی مهراننده ، حافظ می نامیده اند
 (دکتر زین کوی در کتاب " از کوفه زندان ^{و محققان دیگر} به این نطیب اشاره میکنند)
 چنان که ما بین امروز هم طرد یا هکتان به آواز خوان و سراننده اشعار
 همراه با یوسفی حافظ سگوشم و می یابیم که این عنوان پر افتخار
 مادر ما را میانه که از شاعر برجسته شرق هند باقی مانده است
 به حال وقت غزل حافظ همراه با آنگهای خوش بگوشی
 این نکته تاریخی را از کزندی شاعر بیاد ما آورد . و ما می نامیم
 مادر کیم که غزل برای سرانده یوسفی زمان خود را خوب میدانسته و آثار
 در رگهای شوش همانکس و گاه برای دوستان و نزدیکانش غزل را
 با آواز میخوانده و سانه هم برای همه مردمی که شنونده و در دستدار او
 نوبه اند . سگوشه آنجا که زمان از گفتار باز میماند ، یوسفی
 آقا ز سوز و غم ۱۷۷ حافظ نه در خوشها است .
 روشی است که رقص هم از یوسفی جدا نیست و در حافظ
 رقص ساقی ، رقص ماه و ستاره ، با هم گویی و دست افشانی
 رندانی بسیار دیده میشود . و باید گفت که رقص رفاصه در
 محقق زندگی جالب و تماشایی است .
 گویم جمیع یو ایا فرمات نرم اندام طرف خود توانسته است
 روح شعر حافظ را خوب احساس کند و دیگران انسان بدیده

(واحد اوست)

محمود کرامت حافظ از لحاظ وزن عروض آنها و ادای کلمات
درست خوانده است. مگر در محکامی صمیمانه شاعر چون فصاحت را در
این مورد نیاید از یاد برد.

عشق زندگی بایمان پذیرفت. پس نماند آنهم باید
برده و بایمانی ندانسته باشد.

ستونهای عظیم تحت حمید این مادگار تاریخ گذشته صحابه
در روزگار و حال و آینده صحابه فرقد. زین در آسمان گردش
جاودانه خود را ادانه میدید و شاعر بر حقیقت عمر و مثلها
بمراه این گردش عظیم بسوی ابدیت پیش میبرد.

تا شاگردان بایستی از ترمیمه مان حدالوند و
برای همه آنها ذوقیت آن درخشان ارزگشته.

دو کتبه ۲۰ به ۱۹۷۱

ترانه

